

# سفرنامه

● در جستجوی کاروان حله (۱) / دکتر فریدون وهمن

یادداشت‌های پراکنده از سفری به  
تاشکند، سمرقند و بخارا

با کاروان حُلّه برفتم ز سیستان

با حُلّه تنیده زال بافته ز جان

پائیز سال پیش (۱۹۹۸) برای دوّمین بار امکان سفر به ازبکستان و دیدار از دو شهر کهن و باستانی سمرقند و بخارا پیش آمد.

نخستین بار شانزده سال پیش از جمهوری ازبکستان دیدن کرده بودم که هنوز جزئی از اتحاد جماهیر شوروی بود. با آنکه آن موقع سفرمان نسبتاً کوتاه بود و تمام مدت زیر چشمان مأموران مخفی و غیرمخفی رژیم کمونیستی بودیم اما لذّت آن دیدار مذاق جان را سال‌ها شیرین می‌داشت. شهرهای بخارا و سمرقند و خیوه کهنه، باستانی و رؤیائی به نظر می‌آمدند. بیشتر مردم هنوز لباس‌های محلی بر تن داشتند و با لهجه زیبای تاجیکی فارسی گپ می‌زدند. بازارها و خیابان‌ها و خانه‌ها بیشتر قدیمی و تقریباً دست نخورده باقی بود. با آنکه نمونه‌هایی از نوسازی و پیشرفت صنعتی دیده می‌شد اما این شهرها هنوز به دوران کهن تعلق داشتند. می‌شد در بازارها گشت و رونق و شکوه دوران سامانیان را در آن‌ها بخاطر آورد. می‌شد از دست مأموران ایتتوریست شوروی گریخت و در کوچه پس کوچه‌های بخارا با مشاهده مساجد و مدارس و کاروانسراهای کهنه و قدیمی نفس قرون و اعصار را بر صورت خود احساس کرد. می‌شد غرب و زرق و برق‌های آن، عقربه ساعتی که دائم به جلو می‌شتابد، و آنهمه دوندگی و دود و دم را فراموش کرد و به دامن اعصار کهن، جایی که انسان حاکم وقت خودش بود پناه برد. می‌شد هنوز گوش فرا داد و با نیروی تخیل صدای زنگ شتر کاروان‌های طولانی و پر بار ابریشم و ادویه‌جات

راکه همراه با دیگر کالاهای گرانبها از چین و ماچین راهی سرزمین‌های دیگر بودند شنید. می‌شد در چای‌خانه، لب حوض بخارا روی نیمکتی هم زانو با سایر مردان بخارا نشست، پیاله‌ای چای نوشید، و به دلقک بازی‌های پسرکی که کنار مجسمه، ملانصرالدین معرکه گرفته بود نگاه کرد، می‌شد دنیا را فراموش کرد و آرزو نمود که کاش این لحظات دیرتر می‌پایید.

با این خاطره‌ها وقتی دعوتی از دو دانشگاه تاشکند و سمرقند برایم رسید تأملی در قبول آن نکردم و چند ماه بعد در هواپیمای لوفت‌هانزا که مرا از فرودگاه سرد و مه‌آلود فرانکفورت یکراست به تاشکند پایتخت ازبکستان می‌برد مانند طفلی که در گرفتن هدیه عید بی‌تاب باشد برای رسیدن به آن سرزمین زیبا دقیقه‌شماری می‌نمودم.

ملال سفر هواپیما با گفتگو با همسفری ازبکی که در صندلی کناری من نشسته بود به ساعاتی دلپذیر تبدیل شد. مردی بود میانه‌سال، معلوم شد قبلاً در سمرقند استاد دانشگاه در رشته مکانیک بوده و حال به تجارت روی آورده است. فارسی را با لهجه تاجیکی حرف می‌زد و از تعریف‌هایی که از پیشرفت‌های کشورش در دوران پس از کمونیسم به رهبری رئیس‌جمهور کنونی می‌کرد و شرحی که از رونق کار تجارتش می‌داد می‌شد حدس زد که از بستگان یکی از گردانندگان رژیم است.

تا فهمید ایرانی هستم شعر حافظ را با لهجه زیبای خود خواند که:

اگر آن تورکی شیروزی بی‌دست آرد دیلی ما را

بی‌خالی هیندویش بخشم سمرقند و بوخارا را

(اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

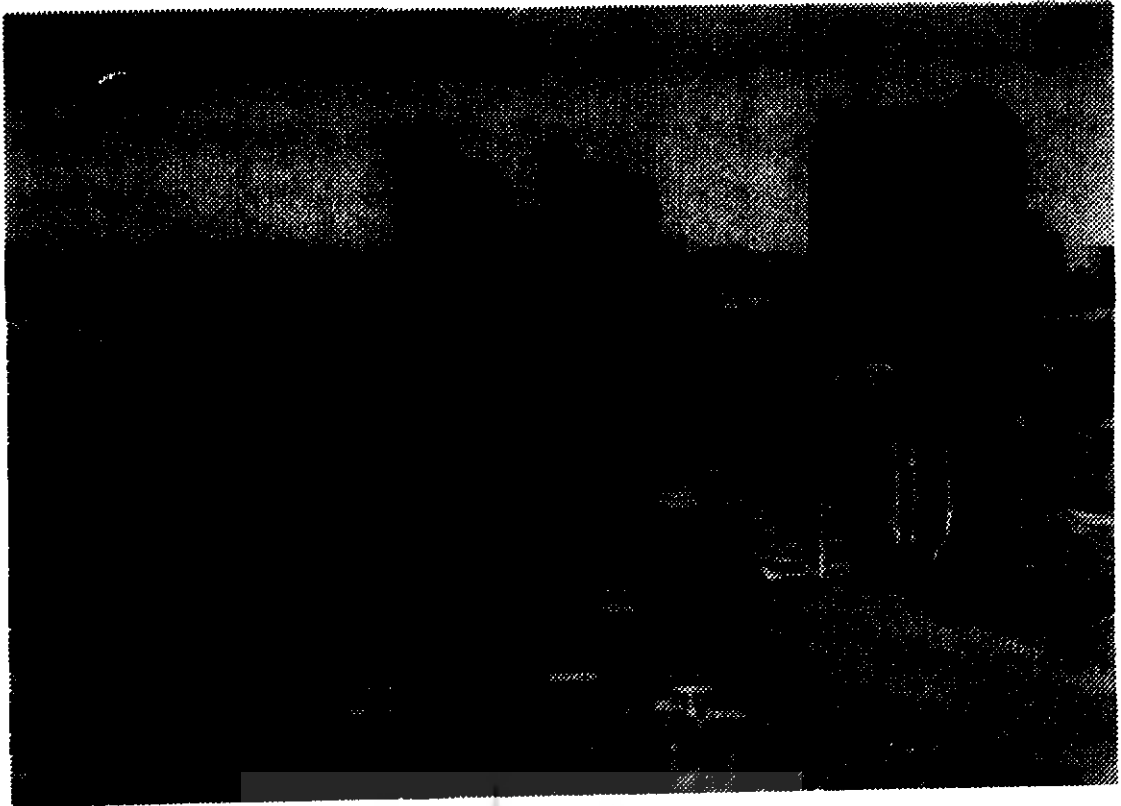
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را)

و با طنزی زیرکانه مرا مطمئن ساخت که با همه دست و دل‌بازی حافظ هنوز آن دو شهر

سرجای خود هستند.

بر سر اصل و ریشه کلمه‌های سمرقند و بخارا بحثمان درگرفت. او هم مثل بیشتر مردمانی که با نام سمرقند آشنا نیستند معتقد بود که کلمه سمرقند مرکب از دو بخش «سمر» و «قند» است. قند که معنیش معلوم است یعنی شیرین و این صفت با سابقه تاریخی آن شهر که همه آبادانی و رفاه و ثروت بوده می‌خواند. «سمر» را نیز به اشتباه «ثمر» می‌دانست چون فارسی را با خط روسی یاد گرفته بود در نتیجه می‌گفت سمرقند یعنی میوه قند، یعنی همه شیرینی. پرسیدم کلمه «بخارا» از کجا می‌آید؟ گفت این شهر در قدیم بسیار بخار داشته است و کنار رودخانه بوده به آن بخارا می‌گویند.

چون می‌دانستم ریشه‌شناسی عامیانه لغات مطبوع‌تر از اصل علمی آنست با احتیاط به او



مسجد بی‌بی‌خانم قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی

گفتم که کلمه «قند / کند» (kand/kent) یک پسوند قدیمی زبان‌های شرقی ایرانی است به معنی «شهر و آبادی» و در نواحی شرقی ایران بسیار شهرها و قصبه‌ها که با -کند - و چند امثال آن ختم می‌گردد یافت می‌شود و همین کلمه بعدها وارد زبان ترکی شده است. در مورد بخش دیگر کلمه یعنی «سمر» اقرار کردم که هنوز از نظر علمی توضیح قانع‌کننده‌ای داده نشده است. کلمه «بخارا» را زبان‌شناسان دو گونه توجیه کرده‌اند. یا از کلمه سغدی «بوخارک» به معنای «جای خوش و کامکار» است که بعدها در ترکی مغولی نیز با همین لفظ به کار گرفته شد، و یا از نام یک صومعه، بودائی به نام «وهاره Vehara» که بعدها بخارا کنار آن ساخته شده می‌آید. بعد این شعر مولانا رومی را برایش خواندم و گفتم حتی مردی مثل او هم فکر می‌کرده که سمرقند را بخاطر قندش چنین نام نهاده‌اند:

از سمرقند است قند اما لبش      از بخارا یافت و این شد مشربش

اما در یک چیز با هم اتفاق نظر داشتیم و آن اینکه قرن‌ها فرهنگ ایران بزرگترین نیروی معنوی آسیای میانه بوده و هنوز نیز چنین است.

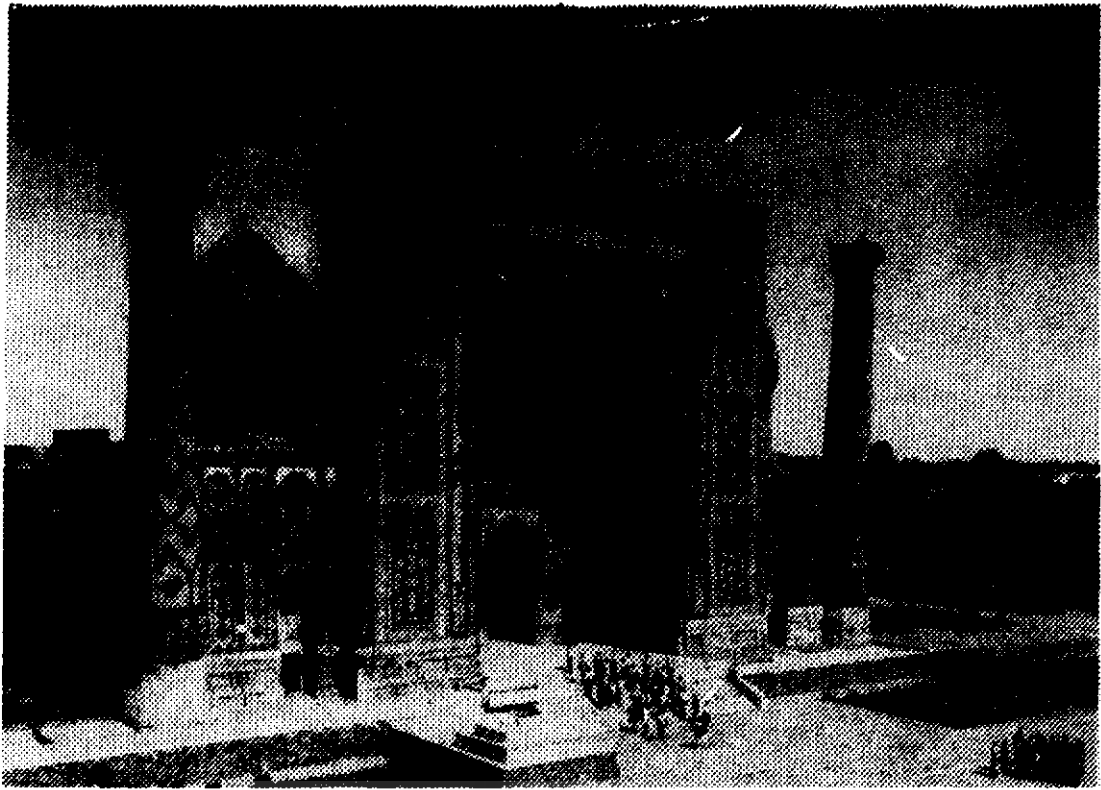
پس از شش ساعت پرواز به تاشکند رسیدیم. نیمه شب بود و خیابان‌ها خلوت لذا تاکسی مرا با سرعت به هتل رساند. برنامه سفرم را طوری تنظیم کرده بودم که بلافاصله روز بعد به سمرقند بروم، چند روزی آنجا باشم و بعد بخارا را سر فرصت ببینم و در پایان سفر یکی دو روز

را در تاشکند بگذرانم. روز بعد در یک ماشین کرایه‌ای همراه با چند مسافر دیگر عازم سمرقند شدیم. اتوموبیل چهار ساعت از میان دشت‌هایی که در آن پنبه کاشته بودند گذشت و نزدیک غروب بود که ما را به سمرقند رساند.

سمرقند با رود زرافشان و جلگه‌های حاصلخیز از عهد حجر مسکن آدمیان بوده است. افسانه‌ها می‌گویند که قریب پنج قرن قبل از میلاد افراسیاب آنجا را بنا کرد. همان افراسیاب که با رستم جنگید. امروز نیز محلی بنام افراسیاب در کنار شهر هست که باستان‌شناسان مشغول کاوش‌های علمی و یافتن اشیاء قدیمی از دوران سنگی و میان‌سنگی هستند. ممکن است داستان افراسیاب افسانه باشد اما به اطمینان می‌توان گفت که هیچ شهری در آسیای مرکزی قدمت سمرقند را ندارد. اسکندر مقدونی در سال ۳۳۴ پیش از میلاد آنجا را فتح کرد، شیفته سرسبزی و پرکاری آن شد و گفت هر چه از زیبایی و صفا و لطافت این شهر شنیده بودم در مقابل آنچه دیدم ناچیز بود. چینی‌ها از قرن‌ها پیش محصول ابریشم خود را که در غرب هم‌وزن آن طلا می‌دادند از مسیری بنام «جاده ابریشم» که سمرقند سر راه آن قرار داشت حمل و نقل می‌کردند و همین امر موجب رواج و رونق فراوان تجارت در آن شهر شد. آن موقع مرزهای کنونی وجود نداشت و خراسان بزرگ شهرهایی باستانی مثل نیشابور و بلخ و بخارا و سمرقند را شامل می‌شد.

با حمله اعراب به ایران و از هم پاشیدن سلسله ساسانیان به تدریج تمامی ایران به دست آنها افتاد. اما سرزمین‌های ماوراءالنهر و خراسان و سواحل رودهای سیحون و جیحون که دور از دسترس خلفا بود بارها حملات را دفع کرد و سالیان دراز در مقابل آنها پایداری نمود. در سال ۸۷ هجری (۶۷۰ م) سردار عرب به نام قتیبه بن مسلم که فرمانروای خراسان بود به بخارا و سمرقند لشکر کشید و سرانجام آن دو شهر را گشود. به تدریج نفوذ اسلام افزونی گرفت، بر روی خرابه‌های معابد زردشتی و یا بودائی مساجد ساخته شد و اسلام در آن بخش از جهان نیز تمکن یافت. قتیبه در سال ۹۴ مسجد جامعی ساخت و فرمان داد هر کس روز جمعه برای نماز به مسجد بیاید دو درهم به او بدهند. همین قتیبه فرمان داد که هر یک از خانواده‌های بخارا یک خانواده عرب را در خانه خود جا دهند. آن موقع هنوز زبان مردم فارسی بود و نماز و قرآن را به فارسی می‌خواندند. اما بتدریج عربی همپای فارسی قوت گرفت، زبان رسمی شد و جای فارسی را گرفت. فارسی به همان سرنوشت خود در دیگر شهرهای سرزمین ایران دچار گشت و کم‌کم به فراموشی گرائید.

آنچه سمرقند و بخارا و اصولاً خراسان بزرگ و ماوراءالنهر را برای ما ایرانیان پرجاذبه و رؤیائی می‌کند همانا رشد و بالندگی زبان فارسی از آن ناحیه است. ادامه حیات و وجود این زبان



میدان ریگستان - مدرسه شیردار قرن ۱۷ میلادی

مرهون چند عامل است: یکی کوشش خانواده‌های دهقانان در پاسداری از آداب و سنن ایران پیش از اسلام. دهقانان<sup>۱</sup> در کوهپایه‌ها و قصبات و دهات کوچک و بزرگ زبان فارسی را همراه با دیگر آداب و سنن ایرانی حفظ نمودند تا به آنجا که در سال ۳۴۶ هجری / ۹۵۷ م. به فرمان دهقان بزرگ و فرمانروای توس ابومنصور عبدالرزاق کتاب پهلوی «خدای نامک» به فارسی ترجمه شد و همین کتاب بود که بعدها فردوسی آن را به نظم آورد و به نام شاهنامه جاودانی ساخت. دور بودن خراسان از حوزه تسلط خلفاء عباسی هم چنین موجب بروز شورش‌هایی شد که هر از چند گاه بر ضد حکومت عربها برپا می‌شد. امرای سلسله‌های ایرانی که در شرق ایران تشکیل می‌شد، از جمله سامانیان، در حفظ و گسترش زبان فارسی همّت فراوان کردند. شاید بتوان گفت سامانیان از نظر خدمت بزرگی که به زبان و ادب فارسی نمودند در تاریخ ما یکتا و بی‌همتا بشمار می‌آیند. بدون تردید اگر همّت و مجاهدت و عشق امیران این سلسله به زبان فارسی و تشویق شعراء و سراینندگان و ادیبان به نگارش نظم و نثر نبود کشور ایران نیز امروز مانند سایر کشورهای شمال آفریقا و مصر و عراق و سوریه که همگی زبان خود را از یاد بردند،

---

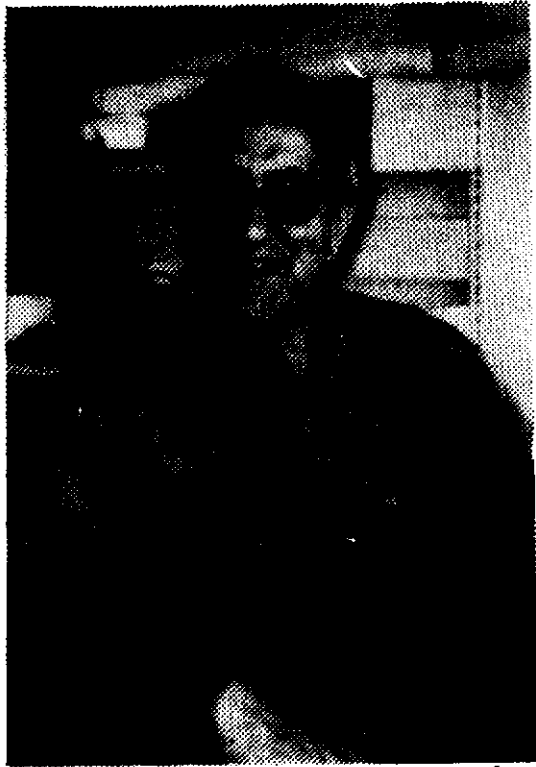
۱- دهقانان طبقه‌ای خاص از نجباء و زمین‌داران در زمان ساسانیان بودند که بر بخش‌های وسیعی از مناطق کشاورزی نظارت می‌نمودند و نباید با دهقان در معنی امروزی که به معنی کشاورز ساده است اشتباه شود.

زیانش عربی بود. در عهد سامانیان این زبان آن چنان غنی و تناور شد که شاعرانی مانند رودکی، دقیقی، ابوالحسن کسایی مروزی به طبع آزمائی و خلق آثار ادبی جاویدان پرداختند. منصور بن نوح یکی از آخرین امیران آن سلسله خود شعر فارسی می سرود و هم او بود که وزیری چون بلعمی داشت که تاریخ طبری را به فارسی ترجمه نمود و گروهی از دانشمندان فارسی دان را برگماشت تا زیر نظر خود او تفسیری از قرآن را به فارسی ترجمه نمایند، و این هر دو اثر امروزه از شاهکارهای نثر فارسی بشمار می آیند. بدیهی است که همزمان، عربی نیز زبان دانش و تالیفات گرانمایه علمی بود، آثار بسیار به این زبان تألیف گردید و دانشمندان متعددی مانند ابن سینا ظهور کردند که کتابها و رساله های گوناگون به فارسی و عربی تألیف نمودند. در زمان سامانیان کتابخانه ها و مدارس و دارالعلمها برپا شد و هنر و موسیقی و صنعت رونق فراوان گرفت. بخاطر نزدیکی با چین، صنعت کاغذسازی نخستین بار در سمرقند ایجاد شد و همراه این کالا، فن ساختن کاغذ از آنجا به سایر کشورهای اسلامی صادر گردید. بازار برده فروشان آن نیز در تمام آسیا مشهور بود.

سمرقند بمانند همه شهرهای قدیمی ایرانی از سه بخش تشکیل می شد کهن دژ (که به عربی قهندز یا قلعه می گفتند) برجای مرتفعی قرار داشت و مرکز اداری شهر بود، ناحیه مسکونی که آن را شهرستان یا شارستان می نامیدند، و سرانجام نواحی اطراف (ریاط). از دوران قبل از اسلام شهر دارای لوله کشی آب بوده و لوله های فلزی زیرزمینی آب را به خانه ها می رسانده است. این کیفیت آبیاری موجب گردیده بود که در شهر باغها و بستان های بسیار سرسبز و پردار و درخت بوجود آید.

امیران سامانی که از ۸۷۴ تا ۹۹۹ میلادی حکومت داشتند سمرقند و بخارا را به اوج زیبایی و جلال رساندند و این شکوه و رونق حتی بعد از تسلط سلجوقیان ادامه یافت و در تمام جنگ هائی که پس از آن بین قبایل ترک آسیای مرکزی درگرفت آن شهر مرکزیت خود را از لحاظ تجاری حفظ کرد. اما سرانجام وقتی که قوای چنگیزخان مغول بخارا را ویران کردند و به سوی سمرقند سرازیر شدند آن شهر نیز پس از ۵ روز مقاومت تسلیم شد (مارچ ۱۲۲۰ م.) و کشتار بزرگ مغولان و خرابی هائی که بیار آوردند موجب شد که از یکصد هزار خانواده که در شهر زندگی می کردند فقط یک چهارم باقی بمانند.

اما سمرقند دوباره در زمان تیموریان سربرآورد و پادشاهان آن سلسله که سخت تحت نفوذ فرهنگ ایرانی قرار گرفتند سمرقند را پایتخت قرار دادند. تیمورلنگ نیز مانند هر فرمانروای دیگری که سمرقند را پایتخت خود قرار داد (۱۳۶۹ م.) کوشش کرد که در ساختمان مساجد زیبا و مدرسه ها و کاروانسراها از سلسله قبل از خود پیشی بگیرد. وقتی او سمرقند را برگزید آن شهر



○ دکتر فریدون زمین

با ۱۵۰،۰۰۰ هزار جمعیت یکی از بزرگترین شهرهای عالم محسوب می‌شد<sup>۱</sup>. تیمور و بعدها جانشینان او مثل الغ بیگ معماران و بناهای معروف را از ایران و هندوستان به سمرقند بردند و مساجد و مدارس که هر یک شاهکاری در معماری هستند بنا نهادند. این بناها یادآور مساجد زیبای اصفهان است که تقریباً یک قرن بعد در زمان صفویه در اصفهان ساخته شد. الغ بیگ پادشاه تیموری و نوه تیمور که در سال ۱۴۴۹ م. درگذشت در آنجا رصدخانه معروف خود را بنا ساخت و شهر را مرکز هنرمندان و نقاشان و دانشمندان زمان خود ساخت. او خود شعر می‌گفت، ریاضی دان و ستاره‌شناس بود و نقشه‌ای که برای نخستین بار از کواکب و سیارات کشید تا قرن‌ها در مجامع علمی جهان مورد استفاده بود. بخارا نیز در همین حد از آبادانی و شکوه برخوردار بود. این شهر در قرون وسطی ۳۶۰ مسجد و ۱۱۳ مدرسه و دارالعلم داشته و بزرگترین مرکز علمی جهان اسلام بشمار می‌آمده است.

در قرن‌های بعد سمرقند و بخارا به دلایل گوناگون که این مختصر جای بحث آن نیست از نظر اقتصادی و سیاسی از اهمیت افتادند. در قرن هیجدهم این هر دو شهر که اینک توسط خان‌هایی

---

۱- حال تیمورلنگ قهرمان ملی ازبکستان شده و مجسمه او را بجای مجسمه لنین که بیش از هفتاد سال قهرمان خلق‌های فشرده و زحمت‌کشان بود گذاشته‌اند. ظاهراً برخی ملت‌ها بدون قهرمانان تاریخی امورشان نمی‌گذرد.



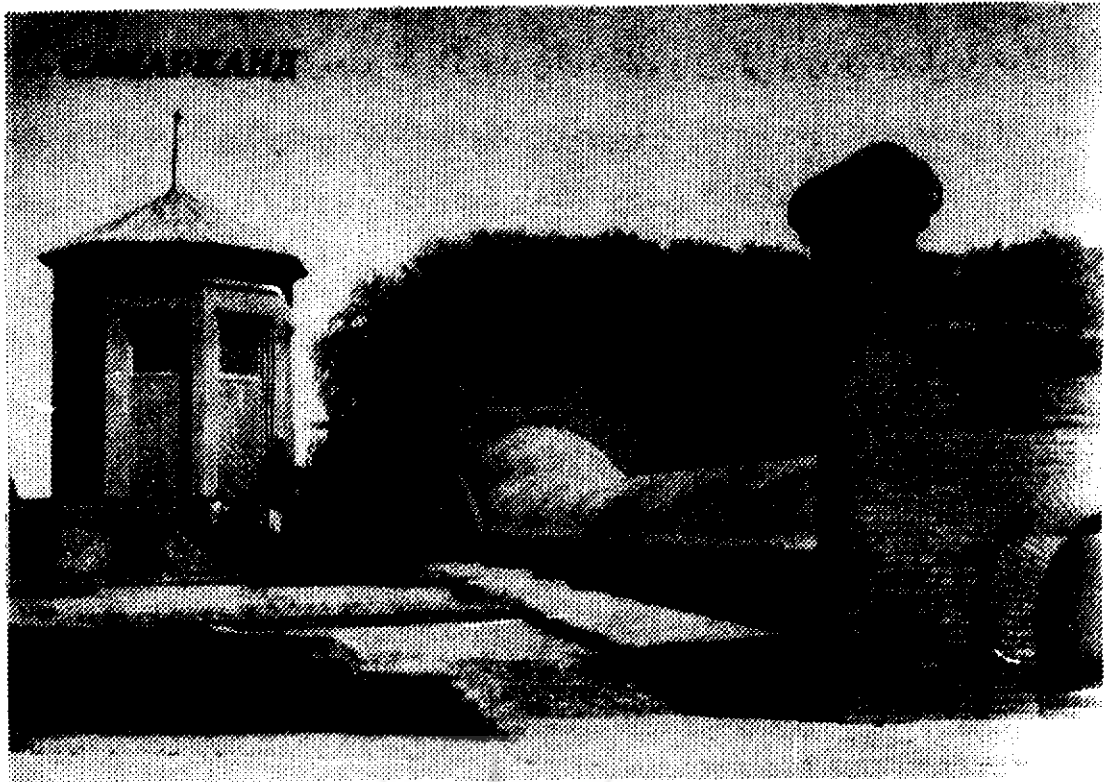
اداره می‌شدند تبدیل به شهرهائی کهنه و خرابه شدند. مساجد رو به ویرانی نهاد، علف هرزه و گیاه سرکش صحن و دیواره‌های آن را گرفت و آن شکوه و زیبایی و رونق تبدیل به خرابی ادبار شد. خان‌ها که گاهی زیر نفوذ پادشاهان ایران و زمانی زیر نفوذ سایر قدرت‌های محلی قرار داشتند به وسعت دادن حرم خود و تجارت برده پرداختند و علم و فرهنگ را از یاد بردند.

در نوامبر ۱۸۶۸ قوای روسیه تزاری بدنبال رقابت با انگلستان و برای دست‌اندازی به هندوستان وارد سمرقند شد و آن شهر را به تصرف آورد. شورش‌های داخلی سرکوب شد و سمرقند و بعد بخارا ضمیمه کشور روس تزاری گردیدند. با ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سمرقند و بخارا جزء جمهوری ازبکستان شدند و سرانجام با فروپاشی اتحاد شوروی جمهوری ازبکستان تأسیس گردید که پایتخت آن تاشکند است و سمرقند و بخارا از شهرهای عمده آن بشمار می‌آیند.

امروزه کشور ازبکستان با ۲۲ میلیون جمعیت که هفتاد درصد آن ازبک و سی درصد بقیه تاجیک و روس و تاتارند، مانند سایر جمهوری‌های تازه بنیاد مسلمان آسیای میانه با مشکلات گوناگون دست و پنجه نرم می‌کند. از سوئی نهضت‌های ملیت‌گرایی و آزادی‌خواهی خواستار حکومت قانون و مشروطه هستند. برخی معتقد به پان‌ترکیسم، نوعی پیوستگی و اتحاد همه ترک‌زبانان منطقه از ترکیه عثمانی تا ورای مرزهای چین می‌باشند. از سوی دیگر برخی نهضت‌های اسلامی که اسلام را ۷۵ سال زیر فشار کمونیسم دیده‌اند اینک می‌خواهند جبران این سال‌ها را بنمایند. اینان خواهان حکومت اسلامی و تنفیذ قوانین شدید اسلامی شبیه طالبان افغانستان هستند و با میلیون‌ها دلار که از سوی نهضت‌های اشاعه اسلام عربستان سعودی دریافت می‌دارند به ساختمان مدرسه‌های اسلامی و مساجد پرداخته‌اند، به هزارها شاگردان دختر و پسر (در مدارس مجزا) تعلیم قرآن می‌دهند و بین آن‌ها سوای غذای مجانی، قرآن و کتاب‌های دینی به ازبکی و روسی توزیع می‌نمایند. فعالیت این گروه مخصوصاً در دره فرغانه و مناطق اطراف آن شدید است. چند سال پیش حمله مسلحانه آنان به محل فرمانداری فرغانه و کشتن فرماندار به درگیری نظامی منجر شد و عده‌ای به قتل رسیدند.

\*

نخستین برخورد من با سمرقند در آن غروب پائیزی، پس از ماه‌ها انتظار و پس از آن تجربه شیرین شانزده سال پیش با پکری و دلمردگی همراه بود. سمرقند شانزده سال پیش را دختری دیده بودم زیبا و خرامان، خجول و پرآزرم، آرام ولی پر رمز و راز. در این سفر دیدم که آن دختر پاکیزه پرنزहत را بزکی تند و کویه کرده‌اند. لباسی که بر تنش زار می‌زد و معلوم بود عاریتی است بر او پوشانده و کوشش نموده بودند آن دختر شرقی پراصالت را تبدیل به چیزی نمایند که نه



رصدخانه الغیبیک قرن پانزدهم میلادی

اروپائی است نه شرقی. حیا و حرمت و آرم سمرقند کهن جای خود را به ولنگاری، بی سلیقگی و هرزگی داده بود.

خیابان‌ها شلوغ و پر از دود بنزین و گازوئیل بود، و دود سیاهی بخاطر پائین بودن کیفیت سوخت از پشت هر یک از کامیون‌ها و اتوبوس‌ها به هوا می‌رفت. تاکسی‌های نارنجی رنگ مثل مور و ملخ در رفت و آمد بودند. رنگ‌های مغازه‌ها و خیابان‌ها ناهنجار، ناموزون و زننده بود. آن خیابان‌های پر دار و درخت و باریک سمرقند پیشین را که جوی آبی هم از کنار آن می‌گذشت حال تبدیل به بلوارهای آسفالت‌ه و جاده‌های اتوموبیل رو کرده بودند. شهر پیشرفت و ترقی لازم دارد و از نخستین علائم پیشرفت آسفالت کردن خیابان‌ها و خراب کردن محله‌های کهن برای وسعت دادن به کوچه‌ها، و نصب تیرهای چراغ برق در گلکاری وسط خیابان است که هر کدام چنانکه تجربه داریم و می‌دانیم باعث ترقی بهای ملکی و بالا رفتن قیمت زمین سه نبشی و رونق بازار تیرآهنی می‌شود. از همه بدتر آن که در هر تیرک چراغ در بلوار وسط شهر و یا سردر مغازه‌ها اعلان‌های بزرگ و چشمگیر سیگارهای امریکائی با عکس گاوبازهای تک‌زاسی Cow boys آویزان کرده بودند. سیگارهایی که در غرب حتی اعلاتش در روزنامه‌ها و یا جاده‌ها قدغن است، اما آن را در شرق به طور تقریباً رایگان در دسترس همه می‌گذارند و مردم را به انواع بیماری‌های حلق و ریه و سرطان مجاری تنفسی مبتلا می‌سازند. از کافه‌های کنار خیابان‌ها صدای ناهنجار



مجموعه شاه زند - قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی

۱۵۲

موزیک غربی همراه با کلام ازبکی یا تاجیکی شنیده می‌شد. تلویزیون نیز به راه بود و همان فیلم‌های بدآموز دالاس و داینستی و غیره را به زبان ازبکی به حریم خانه‌ها و داخل خانواده‌ها می‌آورد. تجارت آزاد!

تمام آرزوها و رویاهای خورد را برای قدم زدن در خیابان‌های آرام و هوای لطیف سمرقند در یک شب مطبوع پائیزی که می‌توانست یادآور طهران گم‌شده دوران نوجوانی باشد بر باد رفته دیدم. مخصوصاً که یک مسافر امریکائی که در هتل با او آشنا شدم هشدار داد که شب‌ها شهر زیاد امن نیست و ممکن است در گوشه تاریکی مورد حمله جیب‌بران قرار گیرم. به خانه یکی از استادان دانشگاه تلفن کردم که کسی گوشی را بر نداشت، لاجرم خود را در اطاق هتل با کتابی حبس کردم تا فردا صبح برنامه‌ام را برای رفتن به نقاط مختلف شهر شروع نمایم.

(ادامه دارد)